

Islamic Knowledge and Insight

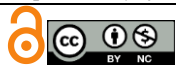
Analyzing Life Events Based on Divine Providence and Human Free Will in Nahj al-Balagha

1. Masoumeh Ahmadi Motamayel: Department of Sciences Quran and Hadith, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran
2. Ali Hossin Ehteshami*: Department of Sciences Quran and Hadith, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran. (Email: A.H.Ehteshami@iau.ac.ir)
3. Seyed Hamid Hoseini: Department of Sciences Quran and Hadith, Ha.C., Islamic Azad University, Hamedan, Iran

Abstract

The relationship between divine providence and human free will has always been among the most foundational and challenging themes in Islamic theology. This article, through an analytical-critical approach, explores the integration of these two concepts in Nahj al-Balagha and argues that Imam Ali presents a dialectical and balanced vision of their interrelation. Contrary to deterministic or libertarian perspectives, Imam Ali views divine will as a wise and encompassing framework within which human choice attains meaning. A semantic analysis of the terms *mashī'a* (divine will) and *ikhtiyār* (free will) in classical theological and lexical sources offers a clearer understanding of his perspective. According to Imam Ali, while human will is not absolute, it remains real and accountable, forming the basis of moral responsibility and religious obligation. Through a detailed examination of sermons and letters in Nahj al-Balagha, this article demonstrates how Imam Ali distinguishes between *mashī'a* in the ontological realm and *ikhtiyār* in the moral-legal realm, thereby offering a Shi'a-based resolution to the classical dilemma of predestination and free will. Ultimately, the study emphasizes that belief in divine providence alongside human free will not only fosters inner peace and trust in God on the personal level but also cultivates responsibility, justice-seeking, and ethical conduct in collective life.

Keywords: *Divine will; human free will; Nahj al-Balagha; amr bayn al-amrayn theory; predestination and delegation; moral responsibility; justice.*



How to cite: Ahmadi Motamayel, M., Ehteshami, A. H., & Hoseini, S. H. (2025). Analyzing Life Events Based on Divine Providence and Human Free Will in Nahj al-Balagha. *Islamic Knowledge and Insight*, 3(2), 222-238.

© 2025 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 02 July 2024

Revise Date: 22 October 2024

Accept Date: 31 October 2024

Publish Date: 10 December 2024

معرفت و بصیرت اسلامی

تحلیل حوادث زندگی بر اساس مشیت الهی و اختیار انسان از منظر نهج البلاغه

۱. معصومه احمدی متمایل: گروه علوم قرآن و حدیث، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران
۲. علی حسین احتشامی*: گروه علوم قرآن و حدیث، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران. (پست الکترونیک: A.H.Ehteshami@iau.ac.ir)
۳. سید حمید حسینی: گروه علوم قرآن و حدیث، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

چکیده

مسئله نسبت میان مشیت الهی و اختیار انسان همواره از اساسی‌ترین و پیچیده‌ترین مباحث در حوزه الهیات اسلامی بوده است. مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی-انتقادی به تبیین جایگاه این دو مقوله در نهج البلاغه می‌پردازد و نشان می‌دهد که امام علی (ع) با بهره‌گیری از رویکردی دیالکتیکی، تصویری متوازن از رابطه میان اراده خداوند و انتخاب انسانی ارائه می‌دهد. برخلاف نگرش‌های جبرگرایانه یا تفویض‌محور، امام علی (ع) مشیت را چارچوب کلان و حکیمانه‌ای می‌داند که در درون آن، اختیار انسان معنا پیدا می‌کند. تحلیل مفهومی واژگان «مشیت» و «اختیار» در منابع لغوی و کلامی کلاسیک، زمینه را برای درک دقیق‌تر دیدگاه امام فراهم می‌سازد. از نظر ایشان، اراده انسان اگرچه مطلق نیست، اما در محدوده‌ای واقعی و مسئولانه، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و بر اساس آن است که انسان مورد خطاب تکلیف و مسئول اعمال خود قرار می‌گیرد. این مقاله با بررسی شواهد متعدد از خطب و نامه‌های نهج البلاغه، نشان می‌دهد که امام علی (ع) میان مشیت در مقام تکوین و اختیار در مقام تشریع تفاوت قائل است و همین تفکیک، کلید حل مسئله جبر و اختیار از دیدگاه شیعی را فراهم می‌سازد. در نهایت، مقاله تأکید می‌کند که باور به مشیت الهی همراه با اختیار انسانی، نه تنها موجب آرامش و اعتماد به خداوند در ساحت فردی می‌شود، بلکه زمینه‌ساز مسئولیت‌پذیری، عدالت‌خواهی و اخلاق اجتماعی در زندگی جمعی نیز خواهد بود.

کلیدواژگان: مشیت الهی؛ اختیار انسان؛ نهج البلاغه؛ نظریه امر بین الامرین؛ جبر و تفویض؛ مسئولیت اخلاقی؛ عدالت.

شیوه استناددهی: احمدی متمایل، معصومه، احتشامی، علی حسین، و حسینی، سید حمید. (۱۴۰۴). تحلیل حوادث زندگی بر اساس مشیت الهی و اختیار انسان از منظر نهج البلاغه. معرفت و بصیرت اسلامی، ۳(۲)، ۲۲۲-۲۳۸.

© ۱۴۰۴ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۲ تیر ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱ آبان ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۰ آبان ۱۴۰۳

تاریخ چاپ: ۲۰ آذر ۱۴۰۳

مقدمه

در میان مفاهیم بنیادی و دیرپای فلسفه اسلامی، مسئله‌ی «مشیت الهی» و «اختیار انسان» جایگاهی برجسته دارد. این مسئله از دیرباز محور تأملات فلسفی، کلامی، عرفانی و تفسیری بوده و در میان اندیشمندان مسلمان همواره به‌عنوان یکی از گره‌گاه‌های معرفت دینی تلقی شده است. آنچه این مسأله را پیچیده‌تر می‌کند، تلاقی آن با دیگر مقولات بنیادین همچون قضا و قدر، عدل الهی، مسئولیت انسان، و سرنوشت نهایی اوست. در این میان، نهج‌البلاغه، به‌عنوان اثری بی‌بدیل از امیرالمؤمنین علی (ع)، فرصتی کم‌نظیر برای فهم دقیق و حکیمانه‌ی نسبت میان اراده‌ی مطلق الهی و اراده‌ی محدود انسانی فراهم آورده است. بر خلاف بسیاری از منابع کلامی یا تفسیری که این مسئله را صرفاً از منظر عقل یا نقل پی‌جویی کرده‌اند، نهج‌البلاغه با بیانی خطابی و حکیمانه، توصیفی جامع و ژرف از نسبت انسان با خداوند در بستر هستی عرضه می‌دارد. در این متن، مشیت الهی نه به معنای سلب آزادی انسان بلکه به‌مثابه‌ی اراده‌ای فراگیر و جهت‌دهنده در ساختار وجودی جهان معرفی می‌شود که اختیار انسان را در درون خود تعریف و تحدید می‌نماید (Jābir, 1987).

در تاریخ اندیشه اسلامی، تعارض یا تعامل میان جبر و اختیار همواره بحث‌انگیز بوده است. دو جریان فکری قدرگرایان و جبریان، به‌ویژه در قرون نخستین هجری، گفتمان رایج کلامی را شکل دادند. اشاعره با تأکید بر نظریه‌ی «کسب» کوشیدند راهی میانه میان جبر مطلق و اختیار مطلق بگشایند. در این دیدگاه، خداوند خالق همه افعال است و انسان تنها «کاسب» فعل خویش محسوب می‌شود. ابوالحسن اشعری تصریح می‌کند که افعال ارادی انسان نیز به‌مثابه‌ی هر ممکن‌الوجود دیگر، فعل حق و مخلوق اوست (al-Bāqillānī, 1987)؛ این معنا توسط غزالی نیز با دقت بیشتری تبیین شده و بر این امر تأکید رفته

است که خداوند آفریدگار حتی اعمال اختیاری انسان است (Rāzī, 1962). اما در برابر این نگرش، معتزله بر استقلال و اختیار انسان تأکید ورزیدند. از منظر آن‌ها، افعال انسان مخلوق خود اوست و در غیر این صورت، مفهوم تکلیف و مسئولیت‌پذیری اخلاقی و دینی بی‌معنا خواهد بود (Jarjānī, 1985). متفکرانی چون معبد جهنی، واصل بن عطا و پس از آن‌ها، قاضی عبدالجبار و علامه حلی، نظریه‌ی تفویض را مورد دفاع قرار دادند و بر آن بودند که علم ما به اختیار انسان در انجام افعال ارادی، علمی بدیهی و ضروری است (Hillī, 2006).

این تقابل تاریخی میان جبرگرایی و اختیارگرایی، البته در تفکر شیعه امامیه با رویکردی متفاوت تلطیف شده است. نظریه‌ی «امر بین الأمرین» که از سوی امامان معصوم علیهم‌السلام تأیید شده، تلاش دارد با حفظ شأن مطلق خداوند در اداره‌ی هستی، نقشی حقیقی اما محدود برای اراده‌ی انسان قائل شود. این نظریه در سنت حکمی و کلامی شیعی، همچون آثار نصیرالدین طوسی و علامه حلی، مورد استناد و دفاع قرار گرفته است (Hillī, 1959). در این میان، نهج‌البلاغه نقطه‌عطفی است که به‌دور از قالب‌بندی‌های صلب کلامی، تبیینی معنوی، حکیمانه و انسانی از نسبت مشیت الهی و اختیار انسان عرضه می‌دارد.

در این مقاله تلاش می‌شود تا به تحلیل و بررسی مفهوم مشیت الهی و اختیار انسان با تکیه بر آموزه‌های نهج‌البلاغه پرداخته شود. در این راستا، پرسش اصلی این است که از منظر نهج‌البلاغه، تا چه میزان مشیت الهی در زندگی انسان تأثیرگذار است و جایگاه اراده و اختیار انسان در حوادث زندگی چگونه تعریف می‌شود؟ این پرسش با پرسش‌های فرعی دیگری نیز گسترش می‌یابد؛ ازجمله اینکه آیا میان مشیت الهی و اراده انسان رابطه‌ای تعامل‌گرایانه برقرار است یا تقابلی؟

آیا اعتقاد به سیطره‌ی مشیت الهی، نافی مسئولیت اخلاقی انسان است یا اینکه انسان در بطن اراده‌ی خداوند، مسئول کنش‌های خویش است؟ و نهایتاً، چگونه می‌توان از دل متون نهج‌البلاغه به الگویی برای تبیین هستی‌شناسی و انسان‌شناسی متعادل و توحیدی دست یافت؟

روش‌شناسی

پژوهش حاضر از نظر روش‌شناسی، رویکردی توصیفی-تحلیلی دارد. بدین معنا که از طریق مطالعه‌ی نظام‌مند خطب، نامه‌ها و حکمت‌های مندرج در نهج‌البلاغه، مفاهیم مرتبط با مشیت الهی و اختیار انسان استخراج و تحلیل شده‌اند. از آنجا که مسئله‌ی مورد پژوهش ماهیتی مفهومی، معنایی و تفسیری دارد، منابع اصلی تحقیق متون معتبر نهج‌البلاغه است و پژوهش بر پایه‌ی تحلیل متن نهج‌البلاغه تنظیم شده است تا انسجام درونی متن حفظ گردد. در تبیین معنا و کاربرد واژگان کلیدی همچون «مشیت»، «اراده»، «اختیار» و «قضا و قدر» نیز به منابع لغوی و کلامی کلاسیک استناد شده است. از جمله، در تحلیل معنای «مشیت» به آثار راغب اصفهانی که آن را به معنای ایجاد و تحقق شیء در عالم وجود دانسته است، توجه شده است (Raghib Isfahānī, 1991)؛ همچنین، تحلیل‌های نحوی و ادبی درباره ریشه‌های لغوی در منابعی چون «إعراب القرآن» اثر درویش نیز مد نظر قرار گرفته‌اند (Darwish, 1994).

از سوی دیگر، در بررسی تعارض یا تعامل میان مشیت و اختیار، از نظرات متکلمان برجسته در دو سنت اشعری و معتزلی نیز بهره گرفته شده است. از جمله، تحلیل‌های باقلانی درباره «کسب» به عنوان راه‌حلی میانه (al-Bāqillānī, 1957)، و مخالفت‌های جدی معتزله با این نظریه که در آثار قاضی عبدالجبار و جرجانی نمود یافته است (Jarjānī, 1907)، بخشی از زمینه‌سازی نظری این پژوهش را تشکیل می‌دهند. همچنین مطالعات معاصر نیز در غنای تبیین موضوع

نقش داشته‌اند؛ از جمله پژوهش اکبرنژاد و توحیدی که در تفسیر آیات مورد مناقشه، همچون آیات سوره کهف، نشان داده‌اند که اعتقاد به مشیت الهی می‌تواند نه تنها منافای اراده‌ی انسان نباشد، بلکه به تقویت مسئولیت اخلاقی او نیز بینجامد (Akbarnejad & Tohidi, 2017).

به‌طور کلی، این مقاله با اتکا بر منابع اصیل حکمی، لغوی و کلامی، و با محوریت آموزه‌های نهج‌البلاغه، درصدد است تا تصویری روشن و عمیق از نسبت اراده‌ی الهی و اراده‌ی انسانی ترسیم کند؛ نسبتی که در آن، مشیت الهی به مثابه چارچوب کلان هستی، میدان امکان و معنا را برای اختیار انسانی مهیا می‌سازد، بی‌آنکه آزادی او را به انکار بکشاند یا او را از مسئولیت برهاند.

معناشناسی مفهومی و اصطلاحی

مفهوم «مشیت» از جمله مفاهیمی است که هم در ادبیات دینی و هم در کلام اسلامی نقشی بنیادین ایفا می‌کند. از منظر لغوی، واژه «مشیت» از ریشه «شاء، یشاء» گرفته شده که در زبان عربی به معنای خواستن و اراده کردن است. راغب اصفهانی در اثر ارزشمند خود، «المفردات»، مشیت را نه صرفاً به معنای میل و اراده، بلکه به معنای تحقق یافتن خواست نیز معنا می‌کند؛ به گونه‌ای که مشیت برخلاف اراده، مستلزم تحقق و ایجاد شیء در خارج است (Raghib Isfahānī, 1991). این تمایز دقیق میان مشیت و اراده، بعدها در تفاسیر فلسفی و کلامی نیز انعکاس یافت و بسیاری از متکلمان اسلامی، به‌ویژه متقدمان، مشیت را به معنای «ایجاد» و «تحقق یافتن قصد الهی» دانسته‌اند (Jarjānī, 1985). در این میان، برخی متکلمان چون راغب، مشیت را مخصوص خداوند دانسته‌اند، درحالی که اراده می‌تواند هم در مورد خداوند و هم در مورد انسان

به کار رود. بدین ترتیب، مشیت الهی نوعی اراده خاص و فعلیت یافته است که نتیجه آن در نظام هستی تحقق می‌یابد.

در حوزه تحلیل نحوی، نحویون و مفسران در تبیین ساختارهای آیاتی چون «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» از تعبیراتی چون منصوب به استثناء منقطع یا منصوب به نزع خافض استفاده کرده‌اند که نشان‌دهنده تأثیر مشیت در ساختار جمله نیز هست (Du'ās et al., 2004). در آثار لغوی چون «النهاية في غريب الحديث» اثر ابن‌الاثیر نیز به کاربردهای مشیت در متون حدیثی پرداخته شده و مشیت به معنای خواست قطعی الهی معنا شده است (Ibn al-Athīr al-Jazarī, 1988). افزون بر این، برخی پژوهشگران چون مشکور، ریشه واژه مشیت را با زبان‌های سامی مانند عبری و تلمودی پیوند داده‌اند که خود حاکی از پیشینه تاریخی و فرهنگی این اصطلاح در متون ادیان ابراهیمی است (Bāqīzādeh, 2012).

از نظر اصطلاحی، مشیت الهی در متون کلامی شیعی، به‌ویژه در سنت امامیه، بر نوعی نظام اراده الهی دلالت دارد که در آن، همه امور عالم با اراده‌ی خداوند رخ می‌دهند، اما این اراده به گونه‌ای است که اختیار انسان را نیز در درون خود تعریف می‌کند. به بیان دیگر، خداوند با مشیت خویش، نظام علی و معلولی جهان را سامان می‌دهد، اما این سامان‌دهی به نحوی است که اراده و تصمیم‌گیری انسان نیز جزئی از آن نظام محسوب می‌شود، نه بیرون از آن و نه مغایر آن. برخی متفکران شیعه، همچون علامه طباطبایی، تصریح می‌کنند که مشیت الهی، شامل افعال اختیاری انسان نیز می‌شود، اما نه به این معنا که انسان مجبور باشد، بلکه به این معنا که اراده انسان، در چارچوب مشیت عام الهی قرار دارد و امکان تحقق می‌یابد (Tabāṭabā'ī, 1996).

در کنار مشیت، مفهوم «اختیار» نیز از مفاهیم بنیادین در انسان‌شناسی دینی است. در لغت، اختیار از ریشه «خیر» و باب افتعال گرفته شده و به معنای برگزیدن و انتخاب کردن آمده است. ابن‌منظور در «لسان العرب» اختیار را به معنای رجحان دادن و برتری دادن چیزی نسبت به دیگری تعریف می‌کند، که از مفهوم تصمیم‌گیری آگاهانه و غیرجبری خبر می‌دهد (Jarjānī, 1985). در فرهنگ عمید نیز اختیار به معنای آزادی در عمل و تسلط بر انتخاب معنا شده است، مفهومی که کاملاً در تضاد با اجبار و اکراه قرار دارد. در این معنا، اختیار ناظر به توانایی انسان در تصمیم‌گیری آزادانه است و زمینه‌ساز مسئولیت‌پذیری اخلاقی، دینی و عقلانی انسان به شمار می‌رود.

در اصطلاح متکلمان، اختلاف نظرها درباره اختیار انسان بسیار گسترده است. متکلمان اشعری، به‌ویژه ابوالحسن اشعری، نظریه «کسب» را مطرح کردند که بر اساس آن، خداوند خالق همه افعال است، اما انسان از طریق «کسب» آن‌ها را به خود نسبت می‌دهد (al-Bāqillānī, 1987). این دیدگاه از سوی فخر رازی نیز تبیین شده و او قدرت انسان در ایجاد و کسب فعل را صراحتاً نفی کرده است (Rāzī, 1934). در برابر این نگرش، متکلمان معتزلی مانند قاضی عبدالجبار، اختیار انسان را مطلق می‌دانستند و تأکید داشتند که اگر افعال انسان مخلوق خدا باشد، آنگاه مدح و ذم، ثواب و عقاب، و حتی ارسال رسل بی‌معنا خواهد بود (Jarjānī, 1907).

از منظر امامیه، نظریه‌ای که تعادل میان جبر و اختیار را تأمین می‌کند، نظریه «امر بین الأمرین» است. این نظریه، برخلاف دیدگاه اشاعره که اختیار انسان را توهمی بیش نمی‌دانند، و در تقابل با تفویض کامل معتزله، بر آن است که افعال انسان نه جبر محض است و نه تفویض مطلق، بلکه امری بین این دو است. علامه حلی در آثار متعدد خود، از جمله در «کشف المراد» و «باب هادی عشر»، این نظریه را

به صورت مبسوط تبیین می‌کند. وی تأکید می‌ورزد که انسان در انجام افعال خود، مختار است و خداوند تنها زمینه تحقق فعل را فراهم می‌آورد، نه اینکه انسان را مجبور به انجام آن کند (Hilli, 1979, 2006).

این دیدگاه با متن نهج البلاغه نیز همخوانی دارد. در نهج البلاغه، حضرت علی (ع) بارها به مشیت خداوند اشاره می‌کند، اما در عین حال از اراده و تصمیم‌گیری انسان نیز سخن می‌گوید. برای مثال، آن حضرت در جایی می‌فرماید: «رضینا عن الله قضاءه و سلمنا لله أمره»، که نشان‌دهنده تسلیم به مشیت الهی است، ولی در جای دیگر انسان را مسئول انتخاب‌های خود معرفی می‌کند. این همزیستی میان تسلیم و انتخاب، مؤید نظریه امر بین الامرین است که بر محور عدالت الهی و مسئولیت انسانی استوار است.

از منظر حکمت عملی، پذیرش اختیار انسان هم‌زمان با ایمان به مشیت الهی، مستلزم نوعی بصیرت اخلاقی و معنوی است. این بصیرت نه تنها انسان را از غفلت و توجیه در قبال اعمال خود باز می‌دارد، بلکه او را نسبت به تبعات انتخاب‌هایش نیز هشیار می‌سازد. در همین راستا، در برخی روایات آمده است که قلب انسان‌های کامل ظرف مشیت الهی است، به گونه‌ای که «إذا شاء الله شئنا»، یعنی هنگامی که خدا بخواهد، ما نیز می‌خواهیم، که اوج انطباق اراده انسان با اراده خداوند را در عالی‌ترین مرتبه انسان کامل نشان می‌دهد (Jābir, 1987).

مشیت الهی در نهج البلاغه

در نهج البلاغه، مفهوم مشیت الهی یکی از ژرف‌ترین و در عین حال دقیق‌ترین مفاهیمی است که به گونه‌ای فلسفی، عرفانی و کلامی مورد توجه امیرالمؤمنین علی(ع) قرار گرفته است. مشیت در این متن شریف، صرفاً به معنای اراده یا خواست صرف نیست، بلکه در پیوندی وثیق با صفاتی چون قدرت، قهر و علم الهی معنا می‌یابد.

حضرت علی(ع) در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید: «فَطَرَ الخلاق بقدرة»، یعنی خداوند موجودات را به قدرت خویش آفرید، و این قدرت در پیوند با مشیت معنا می‌یابد، زیرا اراده و خواست خداوند بدون قدرت و آگاهی تحقق نمی‌پذیرد. از منظر فلسفه کلامی شیعه، صفات ذات الهی با یکدیگر اتحاد دارند؛ بدین معنا که علم، قدرت و مشیت از هم جدایی‌ناپذیرند و هر فعل الهی نتیجه‌ی وحدت این صفات است (Bāqizādeh, 2012).

در تبیین رابطه مشیت با قهر و علم الهی، امیرالمؤمنین(ع) خداوند را چنین توصیف می‌کند: «بصیرٌ إذ لا منظور إليه من خلقه، متوحدٌ إذ لا سكن يستأنس به»، که حاکی از علم مطلق و قائم‌به‌ذات بودن خداوند است. علم خداوند به اشیاء، سابق بر تحقق آن‌ها در عالم خارج است و این علم، شرط امکان تحقق مشیت است. در نگاه امیرالمؤمنین، آن‌گاه که خدا چیزی را بخواهد، آن خواست هم‌زمان با علم به آن و قدرت بر آن محقق می‌شود. به همین دلیل است که راغب اصفهانی تأکید دارد که مشیت الهی، خلاف اراده انسانی، حتماً مستلزم تحقق فعل است (Raghib Isfahānī, 1991). این تمایز سبب شده است که مشیت در نظام توحیدی، صرفاً ترجیح بدون مرجع نباشد، بلکه تجلی قدرت مطلق و علم محیط الهی به صورت ایجاد در عالم باشد.

کارکرد مشیت الهی در آفرینش عالم و انسان نیز از دیگر مباحث بنیادی در نهج البلاغه است. حضرت علی(ع) در خطبه مفصل توصیف آفرینش، می‌فرماید: «أنشأ الخلق إنشاءً، وابتدأه ابتداءً، بلا روية أجالها ولا تجربة استفادها»، که بیانگر آن است که آفرینش الهی مبتنی بر مشیت مستقیم و بی‌واسطه است، نه آزمون و خطا یا تدبیر مخلوقانه. او عالم را بدون سابقه‌ای از تجربه یا مشورت، بلکه تنها با مشیت خویش پدید آورد. همین تحلیل در آثار فلسفی و تفسیری

همچون المیزان علامه طباطبایی نیز دیده می‌شود که تأکید دارد خداوند فاعل بالعنايه است، یعنی ذات او عین علم، اراده و قدرت است و آفرینش، تبلور این صفات به صورت فعلیت یافته است (Tabāṭabā'ī, 1996).

در نگاه نهج البلاغه، مشیت الهی نه تنها عامل پدید آمدن عالم، بلکه معیار قوام و استمرار آن نیز هست. این مشیت، به مثابه قانونی فراگیر، جهان را در نظم دقیق و قاعده‌مند نگاه می‌دارد. همان‌گونه که امیرالمؤمنین می‌فرماید: «أحال الأشياء لأوقاتها، ولام بین مختلفاتها، و غرّز غرائزها»، که نشان‌دهنده برنامه‌ریزی و هدفمندی در خلق عالم است. این نظم حاکی از آن است که هیچ چیز خارج از دایره مشیت نیست و مشیت همان قانون‌مندی‌ای است که به علم الهی پشتوانه دارد و با قدرت و قهر الهی اجرا می‌شود. از همین رو، برخی متکلمان اسلامی همچون جرجانی، تأکید دارند که مشیت الهی به معنای ایجاد شیء همراه با علم و حکمت است و نه صرفاً خواست لحظه‌ای (Jarjānī, 1985).

شواهد بسیاری از خطب و کلمات قصار نهج البلاغه وجود دارد که سیطره مشیت الهی بر کل هستی را تأیید می‌کنند. در یکی از خطب معروف، حضرت علی (ع) می‌فرماید: «له الإحاطة بكل شيء، والغلبة لكل شيء، والقوة على كل شيء»، که نشان می‌دهد مشیت خداوند نه تنها به معنای خواستن است، بلکه به معنای احاطه و تسلط تکوینی بر همه موجودات است. این سخن دقیقاً در راستای دیدگاه فخرالدین رازی است که معتقد است افعال انسان نیز تحت قدرت خداوند واقع می‌شود، اما این قدرت به معنای نفی مسئولیت نیست، بلکه بیانگر شمول مطلق مشیت الهی است (Rāzī, 1934). حتی در مواضعی که امام علی (ع) به پذیرش قضای الهی دعوت می‌کند، همواره این

دعوت همراه با تأکید بر بیداری و انتخاب آگاهانه انسان است، و این خود نشان می‌دهد که مشیت در نگاه او، مطلق جبری نیست.

نقش مشیت در خلق اصناف مختلف موجودات در نهج البلاغه با بیانی ژرف و تفصیلی طرح شده است. حضرت در خطبه‌ای مفصل درباره آغاز آفرینش انسان، زمین، آسمان، و فرشتگان چنین می‌فرماید: «ثم أنشأ سبحانه فتق الأجواء، وشق الأرجاء، وسكّك الهواء»، که تصویر واضحی از آغاز کیهان و عناصر اولیه عالم است. در ادامه نیز به توصیف باریک‌بینانه‌ای از آفرینش انسان از گل، ترکیب مزاج‌ها، و دمیدن روح اشاره می‌کند: «ثم جمع سبحانه من حزن الأرض وسهلها، وعذبها وسبخها تربة سنها بالماء... ثم جبل منها صورة ذات أحناء ووُصول...». این بیانات، نه تنها ساختار آفرینش انسان را دربرمی‌گیرند، بلکه حاکی از این هستند که مشیت الهی در ساحت تکوینی به صورت مستقیم و حساب‌شده در تحقق وجود انسانی وارد شده است. همین نگاه را متکلمان امامی چون علامه حلی نیز دارند که در تبیین مشیت و آفرینش، بر انطباق علم و قدرت الهی بر فعل آفرینش تأکید می‌ورزند (Hillī, 1984).

افزون بر انسان، فرشتگان نیز در نظام خلقت نهج البلاغه تحت مشیت الهی پدید آمده‌اند. در توصیف آفرینش فرشتگان، امام (ع) می‌فرماید: «فملاهن أطواراً من ملائكة، منهم سُجودٌ لا يركعون، وركوع لا ينتصبون، ومسبحون لا يسأمون»، که به وضوح نشان می‌دهد این موجودات نیز براساس نظم، کارکرد و هدف خاصی خلق شده‌اند. این نظم هدفمند از مشیت و حکمت الهی نشأت گرفته است. متکلمان شیعی مانند طباطبایی نیز همین نکته را تأیید می‌کنند که هر موجودی در عالم دارای جایگاه و نقش از پیش تعیین شده‌ای در نظام خلقت است و این تعیین از رهگذر مشیت صورت گرفته است (Tabāṭabā'ī, 1987).

در همین راستا، مشیت الهی نه تنها در ایجاد بلکه در استمرار حیات، مرگ، و حتی تغییرات کیهانی نقش دارد. در حکمت‌های نهج‌البلاغه، مرگ به عنوان یکی از مصادیق تجلی مشیت مطرح شده است. امام (ع) در عبارتی هشداردهنده می‌فرماید: «کل امرئ لاق ما یفر منه فی فراره»، یعنی هر کسی به آنچه از آن می‌گریزد، خواهد رسید، و این دربردارنده همان معنای قضا و مشیت است که اجل را گریزناپذیر می‌سازد. برخی از پژوهشگران معاصر چون دیرباز نیز اشاره کرده‌اند که مشیت الهی در حوادث حیات و ممات انسان به گونه‌ای متجلی می‌شود که با اختیار انسان هم‌پوشانی دارد، نه اینکه جایگزین آن باشد (Dīrbāz & Amjadyān, 2011).

در نهایت، باید گفت که مشیت در نهج‌البلاغه به مثابه روح حاکم بر هستی در نظر گرفته شده است؛ روحی که بر بنیاد علم و حکمت الهی، و با قدرت و قهر خداوند، سراسر عالم را پوشش می‌دهد. این مشیت، گرچه عام و فراگیر است، اما با اختیار و اراده انسان در تعارض نیست، بلکه آن را در دل خود جا می‌دهد و معنا می‌بخشد. چنین نگاهی، برخلاف تفاسیر سطحی از جبرگرایی، نگاهی متعادل و عمیق به رابطه انسان با خداوند و جهان پیرامون او است، نگاهی که مختص میراث فکری امام علی (ع) در نهج‌البلاغه است.

تحلیل اختیار انسان در نهج‌البلاغه

در نهج‌البلاغه، مفهوم اختیار انسان به شکل روشن و پیچیده‌ای در چارچوب نظام توحیدی و تحت سیطره مشیت الهی تبیین شده است. برخلاف جبرگرایی مطلق که انسان را اسیر دست بسته قضا و قدر می‌بیند، امیرالمؤمنین علی (ع) با تکیه بر دیدگاهی معتدل، به تبیین نقش انسان در روند زندگی‌اش می‌پردازد. از منظر امام، انسان موجودی است که در چارچوب اراده الهی، بهره‌ای از اختیار دارد؛ اختیاری نسبی که در آن نه جبر محض وجود دارد و نه آزادی مطلق.

این دیدگاه همان تفسیر دقیق از نظریه "امر بین الامرین" است که در سنت امامیه جایگاهی محوری دارد. علامه حلی در کتاب «کشف المراد» به روشنی بیان می‌کند که افعال انسان در عین آن که در قلمرو اراده الهی قرار دارند، مستند به اراده و تصمیم خود او نیز هستند و همین امر موجب می‌شود که او مستحق ثواب یا عقاب گردد (Hilli, 1979). این توازن دقیق، جوهره نگاه امام علی (ع) به اختیار انسان است که در نهج‌البلاغه به روشنی بازتاب یافته است.

نکته مهم در اندیشه امام علی (ع) آن است که اختیار انسان، در دل اراده و علم الهی معنا پیدا می‌کند، نه بیرون از آن. حضرت در خطبه‌ای می‌فرماید: «رضینا عن الله قضائه و سلمنا لله أمره»، که نشان‌دهنده تسلیم به قضا و مشیت الهی است، اما این تسلیم، نافی اختیار انسان نیست، بلکه او را نسبت به تصمیم‌ها و اعمالش هشیارتر می‌سازد. در همین راستا، راغب اصفهانی مشیت الهی را ناظر به «ایجاد» می‌داند، درحالی که اختیار انسان به معنای «انتخاب در بستر امکان» تعریف می‌شود (Raghib Isfahānī, 1991). در چنین نگرشی، انسان همواره در درون ساختار کلان اراده الهی، مکلف به انتخاب است، اما نه بدون اختیار، بلکه با امکان سنجش و تصمیم‌گیری.

در این چارچوب، عقل، اراده و آگاهی سه مؤلفه بنیادین برای تحقق اختیار انسانی‌اند. عقل به عنوان حجت درونی انسان، مهم‌ترین ابزار برای تشخیص خیر از شر، و هدایت‌کننده مسیر انتخاب است. امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج‌البلاغه بارها به ارزش و کارکرد عقل اشاره می‌کند و آن را اساس فضیلت انسان بر سایر موجودات می‌داند. در جایی دیگر از نهج‌البلاغه آمده است: «معرفة یفرق بها بین الحق والباطل»، که اشاره به این دارد که انسان با شناخت و قدرت تمیز خود، قادر به اتخاذ تصمیم درست است. علامه طباطبایی در تبیین این

اصل، بر این باور است که اختیار انسان از عقل او ناشی می‌شود و عقل نیز به او امکان سنجش و انتخاب را می‌دهد (Tabāṭabā'i, 1996). این رابطه میان عقل و اختیار، نشان می‌دهد که انسان تنها در صورتی مختار است که عقلانیت خود را به کار گیرد؛ در غیر این صورت، تحت تأثیر نیروهای بیرونی، از دایره انتخاب حقیقی خارج می‌شود.

اراده نیز در این میان نقشی محوری ایفا می‌کند. از منظر امام علی (ع)، اراده انسان برخاسته از آگاهی و عقل اوست، اما در عین حال باید با اراده الهی هم‌راستا گردد تا مایه رشد و کمال شود. در خطبه‌ای، آن حضرت بیان می‌کند: «فأما أنا فوالله دون أن أعطى ذلك ضرباً بالمشرفية... و يفعل الله بعد ذلك ما يشاء»، که به روشنی از تلفیق اراده انسانی و مشیت الهی سخن می‌گوید. در این جمله، ابتدا انسان به دفاع و عمل با اراده خویش اشاره می‌کند، و سپس تحقق نهایی امور را به اراده خداوند واگذار می‌نماید. این تطابق ساختاری میان خواست انسان و خواست خداوند، همان نکته‌ای است که متکلمان شیعه همچون سید مرتضی و علامه حلی نیز در شرح نظریه "امر بین الأمرین" بر آن تأکید ورزیده‌اند (Hilli, 2006).

در نگاه امام علی (ع)، مرزهای اختیار انسان به‌وضوح مشخص است. او هرگز انسان را موجودی مطلق‌الاختیار نمی‌داند، بلکه همواره تأکید دارد که انسان در محدوده‌ای خاص، آن‌هم در بستر علم و تقدیر الهی، آزاد به انتخاب است. این مرزبندی دقیق میان اختیار نسبی و اراده کلی الهی، نقطه‌ای کلیدی در اندیشه‌های حضرت است. در نهج البلاغه آمده است: «قد طوّحت بكم الدار و احتبلكم المقدار»، که نشان می‌دهد سرنوشت انسان در چارچوب نظام مقدری به‌حرکت درمی‌آید، اما این حرکت بی‌مقدمه نیست، بلکه انسان خود در ایجاد آن سهم دارد. همین تحلیل را متکلمانی چون فخر رازی به گونه‌ای

دیگر بیان کرده‌اند و با تأکید بر این که اراده خداوند عامل نهایی تحقق افعال است، سهم انسان را در مقام فاعلیت انکار نکرده‌اند (Rāzī, 1934).

در جای دیگر، حضرت علی (ع) در یکی از نامه‌های خود می‌فرماید: «إنَّ المرءَ يسرّه ما كان ليفرّ منه في فراره»، که نشان می‌دهد انسان با وجود تلاش برای دوری از برخی حوادث، نهایتاً با آنچه مشیت الهی برای او مقدر کرده، روبرو خواهد شد. اما نکته دقیق در این جمله، استفاده از واژه «يسرّه» است، که حاکی از تعلق روانی و آگاهانه انسان به رخدادهاست؛ یعنی انسان با میل و رغبت، و نه صرف اجبار، در برابر تقدیر قرار می‌گیرد. این جمله تأییدی است بر آنکه مشیت خداوند، نه ابزار تحمیل، بلکه بستر تصمیم‌گیری و عبرت‌گیری انسان است، چنان‌که دیرباز نیز در تحلیل خود بر رابطه قضا و اختیار بر همین موضوع تأکید دارد (Dīrbāz & Amjadyān, 2011).

در نهج البلاغه، تحلیل مسئولیت‌پذیری انسان با نگاهی دقیق و چندلایه انجام می‌شود. حضرت علی (ع) همواره بر این نکته پافشاری دارد که انسان مسئول اعمال خود است و هیچ‌گاه نمی‌تواند قصور یا تقصیر خویش را به گردن تقدیر و مشیت الهی بیندازد. در حکمت‌ها و خطب متعدد، انسان به‌عنوان موجودی آگاه، مختار، و مکلف معرفی می‌شود که باید پاسخ‌گوی تصمیمات خویش باشد. در خطبه‌ای مشهور می‌فرماید: «الذليل عندی عزیز حتی أخذ الحق له، و القوی عندی ضعیف حتی أخذ الحق منه»، که نشان‌دهنده مسئولیت اجتماعی انسان در ایجاد عدالت و دفاع از حقوق مظلومان است. این سطح از مسئولیت‌پذیری تنها زمانی معنا دارد که اختیار نیز وجود داشته باشد، و گرنه امر و نهی، عدالت و ظلم، و ثواب و عقاب بی‌معنا خواهد بود. متکلمان معتزلی نیز با استناد به چنین مفاهیمی، بر

ضرورت اختیار انسان برای اعتبار اخلاق تأکید کرده‌اند (al-Baghdādī, 1988).

همچنین، در نگاه امام علی(ع)، مسئولیت انسانی تنها در قبال اعمال فردی تعریف نمی‌شود، بلکه مسئولیت در برابر اجتماع، حکومت، عدالت و دین نیز از مصادیق بارز اختیار انسانی است. در جای دیگری حضرت می‌فرماید: «ما كان الله ليرزق عبداً الرشاد فيُحرمة العزم»، که اشاره دارد به این که راه حق همیشه برای انسان گشوده است، اما این خود اوست که باید تصمیم بگیرد و اقدام کند. این جمله به روشنی از پیوند اراده، اختیار و مسئولیت سخن می‌گوید، پیوندی که در تمام لایه‌های تفکر امامیه نیز مورد تأکید قرار گرفته است (Akbarnejad & Tohidi, 2017).

به‌طور کلی، تحلیل نهج‌البلاغه درباره اختیار انسان نه تنها نفی جبر مطلق است، بلکه تأکید بر عقلانیت، مسئولیت و آگاهی انسان دارد. در این نگاه، انسان تنها در صورتی به کمال می‌رسد که تصمیماتش مبتنی بر شناخت، ایمان، و اراده‌ای متعهدانه باشد. نهج‌البلاغه با ارائه‌ی مدلی متعادل از اختیار انسانی، این امکان را فراهم می‌سازد که هم توحید و ربوبیت مطلق الهی حفظ شود و هم کرامت، آزادی و مسئولیت اخلاقی انسان تثبیت گردد. چنین نگاهی، می‌تواند الگویی کارآمد برای حل بحران‌های فکری، اخلاقی و معرفتی عصر حاضر نیز ارائه دهد.

رابطه دیالکتیکی میان مشیت الهی و اختیار انسان

رابطه میان مشیت الهی و اختیار انسان، همواره یکی از مسائل پرچالش در فلسفه اسلامی، کلام و عرفان بوده است. این رابطه، اغلب در قالب دوگانه‌ای جدلی میان جبر و اختیار بازنمایی شده، گویی پذیرش یکی مستلزم نفی دیگری است. با این حال، نهج‌البلاغه امام علی(ع) تصویری پیچیده‌تر، متوازن‌تر و فلسفی‌تر از این نسبت ارائه می‌دهد؛

تصویری که به‌جای تقابل، به تبیین نوعی رابطه دیالکتیکی میان این دو مقوله می‌پردازد. از منظر این متن حکیمانه، جمع میان مشیت الهی و آزادی اراده نه تنها ممکن است، بلکه راهگشای درکی معنوی و مسئولانه از هستی و کنش انسانی نیز هست. چنین دیدگاهی، از سوی متفکران امامی همچون علامه حلی نیز مورد تأیید و تبیین قرار گرفته است. او در «کشف المراد» تصریح می‌کند که افعال انسان در عین آن که در قلمرو علم و مشیت الهی واقع می‌شوند، با اراده و آگاهی شخصی انسان نیز تحقق می‌یابند، و همین ترکیب دوگانه است که مبنای تکلیف و مسئولیت انسانی قرار می‌گیرد (Hilli, 1979).

در امکان جمع میان این دو مقوله، تحلیل‌های تفسیری، فلسفی و لغوی نقش مهمی ایفا کرده‌اند. راغب اصفهانی در «مفردات»، میان مشیت و اراده تفاوت نهاده و مشیت را به معنای خواست بالفعل خداوند می‌داند که ملازم تحقق خارجی است؛ در حالی که اراده می‌تواند جنبه بالقوه نیز داشته باشد (Raghib Isfahānī, 1991). این تفاوت، امکان آن را فراهم می‌سازد که اراده انسان در سطح تشریعی و انتخابی، در دل مشیت تکوینی الهی قرار گیرد و آن را نقض نکند. به بیان دیگر، اراده خداوند همچون چارچوبی کلان، بستر تحقق انتخاب انسان را می‌سازد، بی‌آنکه آن را نفی کند. همین نگاه را طباطبایی نیز در تفسیر المیزان مطرح کرده و تأکید دارد که افعال اختیاری انسان در عین تحقق به مشیت الهی، معلول اراده خود او نیز هستند (Tabāṭabā'ī, 1996).

در نهج‌البلاغه، این دو سطح از مشیت و اختیار در دو مقام مجزا تبیین می‌شوند: مشیت در مقام تکوین، و اختیار در مقام تشریع. مشیت تکوینی، اراده قاهره خداوند است که تمام هستی را دربرمی‌گیرد، از جمله وجود انسان، شرایط زیستی او، و حدود امکان‌هایش. در این مقام، همه چیز حتی زندگی و مرگ انسان‌ها تحت کنترل اراده الهی

است، چنان که امام علی (ع) می‌فرماید: «له الاحاطة بكل شیء، و الغلبة لكل شیء، و القوة على كل شیء»، که نشان‌دهنده قدرت فراگیر خداوند در سطح تکوین است. اما در مقام تشریع، انسان دارای انتخاب و مسئولیت است. در همین متن آمده است: «و من أبصر بها بصرته، و من أبصر إليها أعمته»، که به وضوح به نقش آگاهی و اراده انسان در جهت‌گیری‌های ارزشی و اخلاقی او اشاره دارد. متکلمان شیعی با تمایز نهادن میان این دو مقام، بر آن‌اند که خداوند در مقام تکوین، فاعل موجد و قاهر است، اما در مقام تشریع، مربی، ناصح و مکلف‌کننده است، و انسان در این ساحت، مخاطب دعوت و امر الهی است (al-Bāqillānī, 1987).

از دیگر نکات مهم در تحلیل دیالکتیکی رابطه مشیت و اختیار، توجه به مواردی در نهج‌البلاغه است که این دو مفهوم را به‌طور هم‌زمان به کار می‌برد. در خطبه‌ای آمده است: «فأما أنا فوالله دون أن أعطي ذلك ضرب بالمشرفة تطير منه فراش الهام... و يفعل الله بعد ذلك ما يشاء»، که در آن، حضرت علی (ع) ابتدا از اراده شخصی خود برای اقدام سخن می‌گوید و سپس نتیجه را به مشیت الهی واگذار می‌کند. این نحوه بیان، عینیت یافتن نظریه امر بین الامرین را به نمایش می‌گذارد؛ یعنی اقدام انسان در سطح اراده فردی انجام می‌شود، اما تحقق نهایی آن در چارچوب مشیت خداوند ممکن می‌گردد. تحلیل این جمله از منظر فقه‌اللغوی، حاکی از آن است که انسان حتی در میدان کنش سیاسی یا جنگی نیز باید همواره مشیت الهی را در نظر داشته باشد، اما این توجه به معنای نفی تلاش و اراده او نیست (Jarjānī, 1985).

در جای دیگری نیز امام علی (ع) می‌فرماید: «قد طوحت بكم الدار و احتبلکم المقدار»، که اشاره به قضا و مشیت دارد، اما بلافاصله از مخاطبان‌اش می‌خواهد که در مسیر حق باقی بمانند و از گمراهی

بپرهیزند. این دوگانه‌سازی، هم‌زمانی جبر بیرونی و آزادی درونی را یادآور می‌شود؛ انسان در فضایی زندگی می‌کند که تحت اراده الهی شکل گرفته، اما کنش‌گری او نیز در این فضا ممکن و الزامی است. متکلمان اشعری مانند فخر رازی در کتاب «البرهان» نیز تصریح می‌کنند که افعال انسان در عین آنکه خلق خداوند هستند، به فاعلیت انسان نیز استناد دارند، هرچند با نگاهی متفاوت نسبت به امامیه (Rāzī, 1962).

در سطح عرفانی، این جمع میان اراده الهی و اختیار انسان به شکل‌های لطیف‌تری صورت‌بندی شده است. امام علی (ع) با بیانی عارفانه در حکمت‌ها و کلمات قصار خویش، از حالاتی سخن می‌گوید که انسان در آن، اراده خویش را با اراده خداوند هماهنگ می‌سازد. در یکی از نامه‌ها می‌فرماید: «کل امرئ لاق ما یفر منه فی فراره»، که ضمن یادآوری حتمیت قضا و مشیت، بر مسئولیت خود انسان در مواجهه با آن نیز تأکید دارد. این ساختار، یادآور تحلیل‌های عرفانی از رابطه عبد با رب است که در آن، فاعلیت انسان به نفی ربوبیت الهی نمی‌انجامد، بلکه در مسیر هماهنگی با آن معنا می‌یابد. چنین تفسیری از سوی متفکرانی مانند قاضی عبدالجبار نقد شده و مورد اختلاف دیدگاه‌های معتزلی قرار گرفته است، چرا که آنان بر اراده مستقل و مطلق انسان تأکید دارند (al-Baghdādī, 1988).

در نهایت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که نسبت میان مشیت الهی و اختیار انسان در نهج‌البلاغه، نسبتی تعارضی یا حذفی نیست، بلکه ترکیبی پیچیده، دیالکتیکی و سازنده است. در این نگاه، اختیار انسان به‌عنوان ابزاری برای رشد اخلاقی، مسئولیت اجتماعی و تعالی معنوی پذیرفته می‌شود، اما این اختیار در بستری واقع می‌شود که به‌طور کلی تحت احاطه و تدبیر خداوند است. این احاطه، به معنای سلطه‌ای کور یا قهری نیست، بلکه نوعی حمایت، هدایت و جهت‌دهی است که

انسان را به سمت کمال رهنمون می‌سازد. علامه حلی بر این باور است که اگر اختیار انسان را به کلی نفی کنیم، عدالت الهی زیر سؤال می‌رود؛ و اگر مشیت را نفی کنیم، توحید را خدشه‌دار کرده‌ایم (Hilli, 1984).

بر این اساس، می‌توان گزاره «اختیار محدود در بستر اراده کلی الهی» را عصاره‌ای از حکمت نهج‌البلاغه دانست. این اختیار نه سلطه‌ی مطلق انسان بر سرنوشت خویش است، و نه تسلیم بی‌اراده به قضا و قدر؛ بلکه انتخابی است در چارچوب قوانین هستی، با عقل و اراده، و در هماهنگی با حکمت الهی. چنین نگاهی نه تنها هماهنگ با آموزه‌های توحیدی اسلام است، بلکه ظرفیت آن را دارد که انسان معاصر را از بن‌بست‌های جبرگرایی یا آزادی‌گرایی‌های بی‌بخشد.

پیامدهای اعتقاد به مشیت و اختیار در زندگی فردی و اجتماعی

اعتقاد به مشیت الهی و پذیرش اختیار انسان، در بُعد فردی و اجتماعی، پیامدهایی عمیق و گسترده دارد که نه تنها در حوزه اعتقادات نظری بلکه در رفتارها، نگرش‌ها و کنش‌های روزمره انسان اثرگذار است. نهج‌البلاغه، به‌عنوان میراث حکمی و الهی امیرالمؤمنین (ع)، با تبیین دقیق رابطه میان اراده الهی و اراده انسان، زمینه‌ساز ظهور نوعی زیست متوازن، توحیدی و مسئولانه است. در این زیست‌جهان، انسان در عین آنکه خود را در احاطه اراده خداوند می‌بیند، نسبت به انتخاب‌های خویش نیز احساس مسئولیت می‌کند و همین آگاهی موجب شکوفایی فضایل فردی و اجتماعی می‌شود.

نخستین پیامد اعتقاد به مشیت الهی، احساس آرامش درونی، تسلیم و اعتماد به خداوند در مواجهه با حوادث تلخ و غیرقابل‌پیش‌بینی زندگی است. انسان‌هایی که مشیت خداوند را به‌عنوان نیروی

حکیمانه و هدایت‌گر باور دارند، دچار اضطراب و سرگشتگی در برابر وقایع ناگهانی نمی‌شوند، زیرا باور دارند که امور عالم بی‌حساب و بی‌نظم نیست، بلکه تحت تدبیر مشیت ازلی خداوند جریان دارد. امام علی (ع) در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «إِنَّكَ إِنْ فَكَّرْتَ فِي اخْتِلَافِ الْأَحْوَالِ بَكَ... لَعَلَّمْتَ أَنَّهُ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنِ إِلَّا اللَّهُ، وَ لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا هُوَ»، که نشان می‌دهد آرامش و اطمینان قلبی انسان در گرو پذیرش حاکمیت اراده الهی است. از همین‌رو، متکلمانی چون طباطبایی بر آن‌اند که مشیت خداوند، نه تنها نفی‌کننده خرد انسانی نیست، بلکه پشتوانه آرامش روانی و وجودی انسان مؤمن به‌شمار می‌رود (Tabatabā'i, 1987). در چنین نگاهی، تسلیم به قضا و قدر نه از سر ضعف یا انفعال، بلکه حاصل درکی عمیق از حکمت الهی و اعتماد به تدبیر خداوندی است.

در کنار آرامش درونی، پیامد دوم اعتقاد به مشیت همراه با اختیار، پذیرش مسئولیت فردی و اخلاقی انسان در قبال اعمال خویش است. انسان در این نظام فکری، نه موجودی مجبور و بی‌اراده، و نه صاحب قدرتی مطلق، بلکه فاعلی مختار در چارچوب اراده الهی است. امام علی (ع) بارها در نهج‌البلاغه تأکید می‌فرماید که انسان مسئول گفتار و کردار خویش است و باید پاسخ‌گوی نتایج اعمال خود باشد. در خطبه‌ای می‌فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَ بَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ»، که این فراخوانی به‌عمل، تنها در صورت پذیرش اختیار و مسئولیت معنا می‌یابد. متکلمان شیعه، به‌ویژه علامه حلی، این آموزه را چنین صورت‌بندی کرده‌اند که انسان در عین وابستگی هستی‌شناختی به خداوند، در حوزه فعل اختیاری، اصالت دارد و همین امر مستند تکلیف و استحقاق پاداش و کیفر است (Hilli, 2006).

پیامد مهم دیگر اعتقاد به مشیت و اختیار، مرگ‌اندیشی و آگاهی از ناپایداری دنیا به‌مثابه ابزار تربیت معنوی است. در نهج‌البلاغه، مرگ

نه پدیده‌ای اتفاقی یا تهدیدآمیز، بلکه رخدادی تعیین شده و در راستای نظام حکیمانه الهی معرفی می‌شود. در عبارتی معروف، امام علی (ع) می‌فرماید: «ما أسرع الساعات فی يوم، و أسرع الأيام فی شهر، و أسرع الشهور فی سنة، و أسرع السنين فی عمر»، که هشدار نسبت به گذر سریع زندگی و ضرورت آمادگی برای مرگ است. این آگاهی از فناپذیری، انسان را از دلبستگی‌های افراطی به دنیا بازمی‌دارد و توجه او را به معنادار ساختن حیات در چارچوب ارزش‌های الهی معطوف می‌سازد. چنین نگرشی در میان فلاسفه اسلامی نیز بازتاب یافته است. قاضی عبدالجبار، با تأکید بر آگاهی از سرنوشت محتوم انسان، تصریح می‌کند که انسان باید با درک عقلانی از مشیت الهی، زیست اخلاقی و خودآگاهانه را پیش گیرد (al-Baghdādī, 1988).

مرگ‌اندیشی در این نظام فکری، نه به معنای انزوا یا دل‌زدگی از زندگی، بلکه به عنوان محرکی برای تلاش، رشد و تعالی تلقی می‌شود. در یکی از حکمت‌های نهج‌البلاغه آمده است: «کفی بالموت واعظاً یا إنسان»، که مرگ را نه ابزار تهدید، بلکه آموزگار آگاهی معرفی می‌کند. همین آموزه است که موجب می‌شود انسان در انتخاب‌هایش دقیق‌تر، در برخوردهایش اخلاقی‌تر، و در مواجهه با دنیا فروتن‌تر باشد. از منظر راغب اصفهانی نیز، انسان متأمل در فناپذیری، زودتر به قوام عقل و استواری اخلاقی می‌رسد، زیرا دنیا را محل عبور می‌داند، نه اقامت (Raghib Isfahānī, 1991).

در بعد اجتماعی، باور به مشیت الهی و مرگ‌اندیشی موجب تحکیم سبک زندگی توحیدی، عدالت‌محور و رضایت‌آمیز می‌شود. انسانی که باور دارد جهان تحت تدبیر حکیمانه خداوند است، در رفتارهای اجتماعی خود نیز از حس رقابت منفی، حرص، حسد و دنیاطلبی افراطی پرهیز می‌کند. او دیگر به مال و مقام به عنوان هدف غایی

نمی‌نگرد، بلکه آن‌ها را ابزارهایی برای خدمت و رضایت الهی می‌داند. در خطبه‌ای، امام علی (ع) می‌فرماید: «و الله لو أُعْطِيتُ الْأَقَالِیمُ السَّبْعَةُ بما تحت أَفْلاکِها علی أنْ أَعْصِی الله فی نَمْلَةٍ أَسْلُبُها جِلْبَ شَعِیرَةٍ ما فَعَلْتُ»، که این سخن، نهایت قناعت، عدالت‌خواهی، و پرهیز از ظلم حتی در کوچک‌ترین مقیاس را نشان می‌دهد. چنین انسانی نه تنها اهل عدل است، بلکه در دل جامعه، منادی کرامت انسانی نیز خواهد بود.

از این منظر، ساده‌زیستی، رضایت‌مندی، و تقوای اجتماعی، ثمره مستقیم اعتقاد به مشیت حکیمانه الهی است. متکلمان معتزلی همچون جرجانی نیز تأکید می‌کنند که انسان در صورتی می‌تواند به عدالت اجتماعی پایبند باشد که خود را در نظام معنابخش مشیت قرار دهد و بداند که قدرت، ثروت و موقعیت‌های اجتماعی، همگی امانت‌هایی گذرا هستند (Jarjānī, 1907). در چنین شرایطی، انسان نه تنها به عدالت فردی و درونی می‌رسد، بلکه عامل تحقق عدالت بیرونی و ساختاری در جامعه نیز خواهد بود.

همچنین، رضایت از زندگی و احساس معناداری، از دیگر آثار اعتقاد به مشیت و اختیار است. انسان‌هایی که زندگی را تنها مجموعه‌ای از تصادف‌ها یا حوادث غیرقابل کنترل نمی‌دانند، بلکه آن را حاصل تعامل حکیمانه بین تقدیر الهی و کنش انسانی می‌بینند، کمتر دچار احساس پوچی، اضطراب و ناامیدی می‌شوند. آنان، حتی در سخت‌ترین شرایط، به تلاش ادامه می‌دهند، زیرا باور دارند که مسیر هستی در نهایت به سوی عدالت، رحمت و معنا جهت‌گیری دارد. چنین نگاهی در اندیشه‌های فلاسفه و مفسرانی چون طباطبایی نیز تأکید شده است، به‌ویژه آنجا که وی نظام تکوین را نه کور و بی‌جهت، بلکه هدفمند و نشأت گرفته از مشیت الهی معرفی می‌کند (Tabāṭabā'ī, 1996).

در جمع‌بندی، می‌توان گفت که اعتقاد به مشیت الهی همراه با اختیار انسان، نه تنها راهگشای حل تعارض دیرینه جبر و اختیار است، بلکه در ساحت عمل، منجر به آرامش فردی، مسئولیت‌پذیری اخلاقی، رشد معنوی، و انسجام اجتماعی می‌شود. نهج‌البلاغه با تبیینی جامع از این مفاهیم، الگویی برای زیستی متعادل، آگاهانه و اخلاقی ارائه می‌دهد که در آن، انسان در جایگاه بنده‌ای خردمند و مختار، هم تسلیم تقدیر الهی است و هم فعال در عرصه تصمیم‌گیری و مسئولیت‌پذیری فردی و اجتماعی.

نتیجه‌گیری

تحلیل جایگاه مشیت الهی و اختیار انسان در منظومه فکری نهج‌البلاغه، تصویری متعادل، ژرف و انسان‌محور از رابطه میان خداوند و انسان ترسیم می‌کند. برخلاف نگاه‌های افراطی که یا بر جبر مطلق تأکید دارند یا آزادی بی‌حد و حصر انسان را مبنا قرار می‌دهند، نهج‌البلاغه رویکردی اعتدالی و دیالکتیکی اتخاذ کرده است؛ رویکردی که هم شأن الهی را در تدبیر هستی حفظ می‌کند و هم جایگاه انسانی را در کنش و مسئولیت‌پذیری تقویت می‌سازد. در این منظر، خداوند خالق، مدبر و محیط بر همه امور است و اراده او به‌عنوان مشیت، سراسر هستی را فرا گرفته، اما انسان نیز در بستر این اراده عام، صاحب اراده‌ای نسبی و مؤثر است.

امام علی (ع) در بیانات متعدد خویش، با بهره‌گیری از زبان حکمت، عرفان، منطق و بلاغت، مخاطب را با حقیقتی بنیادین مواجه می‌سازد: جهان هستی بی‌نظم و بی‌جهت نیست، بلکه تحت اراده حکیمانه‌ای جریان دارد و در عین حال، انسان نیز موجودی منفعل و بی‌تأثیر در سرنوشت خویش نیست. او با قدرت عقل، اراده و آگاهی، مسئول تصمیمات خود است و این مسئولیت، سنگ زیربنای تکلیف اخلاقی، اجتماعی و دینی او را می‌سازد. بدین‌سان، درک این رابطه دو سویه

میان مشیت الهی و اختیار انسانی، راه را برای تبیین نظریه‌ای دقیق و چندلایه از هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و اخلاق اسلامی هموار می‌کند.

در نهج‌البلاغه، مشیت الهی نه تنها به‌عنوان امری تکوینی و جبری معرفی نمی‌شود، بلکه با جنبه‌هایی از حکمت، تدبیر و عدالت الهی درآمیخته است. مشیت، بازتاب علم و قدرت خداوند است که در نظم پدیده‌ها، تدبیر خلقت و هدایت انسان‌ها متجلی می‌گردد. این مشیت در جای‌جای خطب و نامه‌های امام علی (ع) حضور دارد و مخاطب را به درک و تسلیم در برابر حکمت الهی فرا می‌خواند. با این حال، این تسلیم به معنای ترک عمل یا پذیرش تقدیر به‌مثابه عذر برای گریز از مسئولیت نیست. برعکس، نهج‌البلاغه بر کنش‌مندی، تلاش و تصمیم آگاهانه انسان تأکید دارد و او را به حرکت در مسیر رشد، عدالت، تقوا و تعالی فرا می‌خواند.

از سوی دیگر، تفسیر اختیار انسان در این متن گران‌سنگ، به‌گونه‌ای است که نه با مشیت الهی در تضاد می‌افتد و نه آن را نفی می‌کند. انسان موجودی است دارای قدرت انتخاب، که این انتخاب در قلمروی مشخص و در چهارچوب قواعد و سنت‌های حاکم بر عالم انجام می‌گیرد. این فهم از اختیار، برخاسته از نظریه معروف "امر بین الأمرین" است که در سنت امامیه شکل گرفته و در کلام امام علی (ع) بارها مورد اشاره و تأکید قرار گرفته است. به موجب این دیدگاه، نه جبر حاکم است و نه تفویض مطلق؛ بلکه اراده انسان در دل نظام علی و معلولی جهان، جایی برای تأثیر و معنا دارد.

در این میان، نسبت مشیت و اختیار در دو سطح تبیین می‌شود: تکوین و تشریع. در مقام تکوین، خداوند خالق مطلق همه امور است و اراده او اصل نخستین در پیدایش و بقاست. اما در مقام تشریع، انسان مخاطب امر و نهی، و مکلف به انتخاب در حوزه خیر و شر است.

چنین تفکیکی نه تنها از تعارض‌های لفظی و مفهومی جلوگیری می‌کند، بلکه به درک صحیحی از فلسفه اخلاق، مسئولیت دینی، و عدالت الهی منجر می‌شود. انسان در این چارچوب، موجودی است درگیر با اختیار خویش، و همین درگیری، جوهره حیات اخلاقی و معنوی او را می‌سازد.

نکته مهم دیگر آن است که نهج‌البلاغه در کنار مباحث نظری، همواره به پیامدهای عملی اعتقاد به مشیت و اختیار نیز توجه دارد. در ساحت فردی، این باور موجب آرامش، اعتماد به خداوند، تحمل در برابر مصائب و امید به آینده می‌شود. انسانی که باور دارد در بطن جهان مشیت الهی حاکم است، کمتر دچار اضطراب و بحران معنایی می‌شود و بیشتر بر تلاش، اصلاح خویش، و توکل تکیه می‌کند. در ساحت اخلاقی، باور به اختیار، مسئولیت انسان را نسبت به افعال خود برجسته می‌سازد و زمینه را برای ظهور تقوا، صداقت، پابندی به عهد و دوری از سستی و عذر تراشی فراهم می‌سازد.

از منظر اجتماعی نیز، پیوند مشیت و اختیار، نوعی سبک زندگی مبتنی بر عدالت، قناعت، ساده‌زیستی و مسئولیت جمعی ایجاد می‌کند. انسان نه در پی قدرت‌طلبی افسارگسیخته می‌رود، و نه در برابر ظلم و فساد سکوت می‌کند، بلکه در بستر ایمان به مشیت حکیمانه خداوند، به اصلاح خویش و جامعه می‌پردازد.

intellectual tradition. Unlike traditional theological discourses that often treat divine will and human freedom as oppositional, *Nahj al-Balagha* offers a complex and dialectical framework in which divine omnipotence and human responsibility are not only coexistent but mutually informative. Building upon the conceptual legacy of the theory of *amr bayn al-amrayn* (a matter between two matters), the present article argues that Imam Ali presents a vision of reality in which divine providence establishes the structural context for meaningful human choice,

مرگ‌اندیشی، به مثابه یکی از ثمرات باور به تقدیر، انسان را از فریفتگی به دنیا می‌رهاند و نگاه او را به زندگی و مرگ معنا می‌بخشد. بدین ترتیب، پیوند میان اختیار و مشیت، نه تنها الگویی برای اندیشه، بلکه مدلی برای زیست مؤمنانه ارائه می‌دهد.

در پایان، باید گفت که نهج‌البلاغه، با زبان پرشکوه و محتوای عمیق خود، یکی از منسجم‌ترین و متعادل‌ترین دستگاه‌های فکری درباره رابطه مشیت الهی و اختیار انسانی را عرضه کرده است. این دستگاه فکری، هم در حوزه نظر راهگشاست و هم در حوزه عمل. پذیرش چنین نگاهی، می‌تواند انسان معاصر را در برابر بحران‌های هویتی، اخلاقی، و معنوی یاری رساند و راه را برای بازگشت به ایمان فعال، مسئولیت‌پذیر و خردورز هموار سازد. در جهانی که انسان یا گرفتار جبر ساختارهاست، یا اسیر توهم اختیار مطلق، بازخوانی حکمت نهج‌البلاغه، ضرورتی است برای احیای نگاه توحیدی و انسانی به زندگی.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The question of divine providence and human free will represents one of the most profound and enduring philosophical challenges in Islamic theology. Throughout centuries, Muslim thinkers have sought to reconcile the absolute sovereignty of God's will with the moral agency of human beings. This article engages with this theological tension through the lens of *Nahj al-Balagha*, a foundational text attributed to Imam Ali ibn Abi Talib, which occupies a central place in Shi'a

thus preserving divine sovereignty without undermining moral accountability. Within this framework, human actions are understood not as deterministic consequences of divine decree, nor as the result of absolute autonomy, but as free and conscious decisions that unfold within the all-encompassing scope of divine knowledge and will. This interpretation, deeply rooted in the ontological and epistemological assumptions of Shi'a theology, resists the bifurcation of *jabr* (compulsion) and *tafwīd* (delegation) that has traditionally polarized theological discourse (Hilli, 1979; Rāzī, 1934).

The semantic investigation of the terms “*mashī'a*” (divine will) and “*ikhtiyār*” (free will) reveals a critical distinction essential to understanding their theological implications. Linguistically, “*mashī'a*” denotes not merely “wanting” but the actualization of a divine volition into external reality, and is thus distinct from “*irāda*” (intention), which may remain unrealized (Raghib Isfahānī, 1991). According to classical lexicographers and philosophers such as al-Jurjānī, “*mashī'a*” is an exclusive attribute of God's active governance over the cosmos (Jarjānī, 1985). In contrast, “*ikhtiyār*” stems from the Arabic root *kh-y-r*, implying selection among alternatives, and is fundamentally a human attribute when viewed in the context of moral reasoning and volitional conduct. These definitional frameworks lay the foundation for a conceptual model in which God's *mashī'a* determines the parameters of existence, while human *ikhtiyār* operates within those bounds. This dual framework, affirmed by scholars such as al-Bāqillānī and al-Rāzī, challenges simplistic dichotomies by positing a multi-layered causal structure in which divine foreknowledge coexists with human accountability (al-Bāqillānī, 1987; Rāzī, 1962). *Nahj al-Balagha* draws upon and transcends these traditions by situating divine will and human volition in a

spiritual-moral context, where the existential responsibility of the human being is seen as a sign of divine trust and wisdom, rather than a contradiction of omnipotence.

In analyzing the presence and function of divine will in *Nahj al-Balagha*, it becomes evident that *mashī'a* is not merely a metaphysical abstraction but an operational principle through which God structures reality. Imam Ali's descriptions of creation frequently emphasize God's will as the initiator and sustainer of all things: “He originated the creation without any model to emulate or any guidance to follow” (*Nahj al-Balagha*, Sermon 1). Here, divine will functions not only as the cause of being but as the archetype of order, causality, and purpose. Scholars such as Ṭabāṭabā'ī have interpreted these descriptions as affirmations of divine omnipotence that simultaneously leave room for gradations of causality within the created realm (Tabāṭabā'ī, 1996). Furthermore, the invocation of *mashī'a* is often accompanied by declarations of divine knowledge and power, suggesting an ontological unity among God's attributes. This perspective aligns with theological positions held by authors like Bāqizādeh, who argue that the notion of divine will in Islamic thought is always mediated by God's absolute wisdom and justice, rather than arbitrary determinism (Bāqizādeh, 2012). Therefore, *mashī'a* in *Nahj al-Balagha* must be understood as an expression of God's comprehensive governance rather than a negation of creaturely participation.

The role of human agency in *Nahj al-Balagha* is no less pivotal. Imam Ali repeatedly affirms the capacity of the human being to choose, to act, and to bear the consequences of their moral decisions. This is evidenced in statements such as, “So hasten towards your appointed time with your good deeds,” which would be incoherent without the presupposition of human volition and

responsibility. In Imam Ali's moral psychology, human choice is grounded in reason (*'aql*), intention (*niyya*), and awareness (*ma'rifa*), all of which presuppose a form of relative autonomy. Such a framework resonates with Shi'a theological commitments that affirm the meaningfulness of human actions in light of divine justice. According to Hilli, denying human agency would ultimately render religious injunctions, moral responsibility, and eschatological judgment incoherent (Hilli, 2006). *Nahj al-Balagha* hence presents an anthropology of agency that is neither deterministic nor libertarian but instead structured within an ontological order where human will is real, though never independent of divine ground. The epistemic humility and moral sobriety that stem from such an outlook are central to Imam Ali's ethical worldview.

In the dynamic interplay between divine providence and human freedom, *Nahj al-Balagha* articulates a dialectical vision in which these two forces are not in mutual exclusion but in mutual implication. Statements that juxtapose divine will with human initiative—such as “I determined, and God determined, and God's determination prevailed”—exemplify this interdependency. These instances support the metaphysical paradigm of *amr bayn al-amrayn*, where the unfolding of events is attributed simultaneously to divine decree and human effort. This doctrine was later formalized in Shi'a theology to preserve both divine sovereignty and moral responsibility, distinguishing it from both Ash'arite occasionalism and Mu'tazilite libertarianism. Philosophers such as al-Bāqillānī tried to resolve the dilemma through the concept of *kasb* (acquisition), though critics argue this renders human agency illusory (al-Bāqillānī, 1957). By contrast, *Nahj al-Balagha* maintains the integrity of both divine causality and human choice by grounding them in a unitive

metaphysics that recognizes all power as ultimately from God, yet simultaneously affirms the reality of human decision. This approach underscores a unique theological anthropology where human beings are dignified agents under divine care, not passive instruments or sovereign selves.

The practical consequences of believing in divine will alongside human freedom are manifold, particularly in the ethical and social dimensions of life. On a personal level, belief in divine providence engenders inner tranquility, patience in the face of adversity, and hope amidst uncertainty. Individuals who internalize the harmony between *mashī'a* and *ikhtiyār* do not succumb to fatalism, nor are they paralyzed by the illusion of total control. Instead, they act with resolve, guided by conscience and reason, while entrusting outcomes to the wisdom of God. This balance cultivates a form of moral resilience that enables individuals to confront injustice, endure suffering, and pursue virtue without despair or arrogance. Socially, this worldview encourages justice, accountability, humility, and cooperation. Since all human beings are perceived as agents within God's cosmic order, mutual respect, solidarity, and compassion become not just moral recommendations but ontological imperatives. In this regard, the teachings of *Nahj al-Balagha* transcend abstract speculation and offer a concrete moral-spiritual framework for individual and collective flourishing.

References

- Akbarnjad, M., & Tohidi, F. (2017). Investigating the Relationship between Divine Will and Human Free Will in the Interpretation of Verses 23 and 24 of Sūrah al-Kahf. *Research Journal of Qur'anic Exegesis and Language*(Autumn/Winter), 129-146.
- al-Baghdādī, A. a.-Q. (1988). *al-Furūq bayna al-Firaq*. [n.p.].
- al-Bāqillānī, A. B. (1957). *al-Tamhīd*. [n.p.].

- al-Bāqillānī, A. B. (1987). *Tamhīd al-Awā'il wa Takhlīṣ al-Dalā'il*. Mu'assasat al-Kutub al-Thaqāfiyah.
- Bāqizādeh, R. (2012). *Divine Pre-knowledge and Human Free Will*. Kamāl Andisheh & Yās-i Behesh.
- Darwīsh, M. a.-D. (1994). *I'rāb al-Qur'ān wa Bayānah*. Dār al-Irshād.
- Dīrbāz, A., & Amjadyān, Q. (2011). "Qadā wa Qadar and Its Relation to the Issue of Free Will". *Ensān-Pazhūhī-yi Dīnī*, 8(26).
- Du'ās, Ḥamidān, & Qāsim. (2004). *I'rāb al-Qur'ān al-Karīm*. Dār al-Munīr & Dār al-Farābī.
- Ḥillī, Ḥ. i. Y. (1959). *Anwār al-Malakūt fī Sharḥ al-Yāqūt*. [n.p.].
- Ḥillī, Ḥ. i. Y. (1979). *Kashf al-Murād fī Sharḥ Tajrīd al-I'tiqād*. [n.p.].
- Ḥillī, Ḥ. i. Y. (1984). *Anwār al-Malakūt*. [n.p.].
- Ḥillī, Ḥ. i. Y. (2006). *Bab Hādī 'Ashar*. Dār al-Fikr.
- Ibn al-Athīr al-Jazarī, M. i. M. (1988). *al-Nihāyah fī Gharīb al-Ḥadīth wa al-Athar*. Mu'assasat Maṭbū'āt Ismā'īlīān.
- Jābir, Q. Ḥ. (1987). *Philosophy and Mu'tazila in Nahj al-Balāghah*. Al-Jam'iyyah al-Jāmi'iyyah for Studies, Publication & Distribution.
- Jarjānī, A. (1907). *Sharḥ al-Mawāqif*. Maṭba'at al-Sa'ādah.
- Jarjānī, A. (1985). *al-Ta'rifāt*. [n.p.].
- Raghib Isfahānī, Ḥ. i. M. (1991). *al-Mufradāt fī Gharīb al-Qur'ān*. Dār al-'Ilm al-Dār al-Shāmīyah.
- Rāzī, F. a.-D. (1934). *Kitāb al-Arba'in fī Uṣūl al-Dīn*. [n.p.].
- Rāzī, F. a.-D. (1962). *al-Barāhīn*. University of Tehran Press.
- Tabāṭabā'ī, S. M.-Ḥ. (1987). *Tafsīr al-Mizān*. Vol. 6. Islamic Publications of the Jāmi'at al-Mudarrisīn.
- Tabāṭabā'ī, S. M.-Ḥ. (1996). *al-Mizān fī Tafsīr al-Qur'ān*. Intishārāt Jāmi'at al-Mudarrisīn.